

می‌گفت کار فرمای من حضرت زینب(س) است

گفت و گویا برادر و پدر خانم شهید «سید داوود بیطرف» که استاد حوزه علمیه دمشق، کارمند سفارت ایران و بیش از ۲ دهه امام جماعت حرم حضرت زینب(س) و رقیه(س) بود و سال گذشته در سوریه ترور شد


مجدید حسین زاده | روزنامه نگار

پرونده

۲۰ ساله بود که تصمیم گرفت به صورت داوطلبانه برای گسترش احکام تشیع به سوریه برود. حتی حضور گروه تروریستی داعش و جنایت های وحشیانه اش در آن جا هم باعث نشد که گام هایش سست شود و از هدفش دست بر دارد. خطرات زیادی را در آن سال ها به جان خرید اما باز هم در سوریه ماند تا در حد توانش به ایران و اسلام خدمت کند. تقریباً ۲۳ سال در دمشق بود تا این که ۲۵ آذر، در مسیر حرکت از دمشق به سمت بیروت مورد حمله تروریستی قرار گرفت. در این اتفاق، همسرش به شدت مجروح و خودش به درجه رفیع شهادت نائل شد. پیکر او چندین روز بعد، شناسایی شد و به وطن برگشت تا در خاک کشورش، آرام بگیرد. «اسماعیل بقائی» سخنگوی وزارت امور خارجه، شهادت حجت الاسلام سید داوود بیطرف کارمند محلی سفارت جمهوری اسلامی ایران در دمشق را که بر اثر تیراندازی عناصر تروریست به خودروی وی در دمشق به شهادت رسید، به خانواده وی و مردم ایران تبریک و تسلیت گفت و این اقدام جنایتکارانه را به شدت محکوم کرد. شهید سید داوود بیطرف بیش از ۲ دهه ساکن سوریه و امام جماعت حرم حضرت زینب(س) و رقیه(س) بود. او کارمند محلی سفارت جمهوری اسلامی و استاد حوزه علمیه دمشق هم بود. در پرونده امروز زندگی سلام با برادر بزرگ ترش «سید حسام الدین بیطرف» درباره خاطراتش از این شهید و سبک زندگی او، گفت وگویی داشتیم که در ادامه خواهید خواند. همچنین در پایان، «پیوندیان» پدر خانم شهید هم درباره خاطرات خودش و دخترش از سید داوود می گوید.

در دمشق به عنوان یک نیروی حاذق شناخته می‌شد

به عنوان اولین سوال از برادر بزرگ‌تر شهید بیطرف می‌پرسم که ماجرا و دلیل رفتن سید داوود به سوریه چه بوده که می‌گوید: «او متولد سال ۱۳۶۰ بود و تقریباً ۲۰ ساله بود که تصمیم گرفت به سوریه برود. قبل از رفتن به سوریه، از دواج کرده بود. او هم به عنوان مدرس و استاد حوزه علمیه و هم برای یادگیری از سمت جامعه المصطفی به سوریه رفت. بنابراین دلیل اول و اصلی رفت و آمدش به آن جایک مورد درسی بود. آن‌جا در راستای گسترش احکام تشیع فعالیت داشت و با مجموعه جامع المصطفی العالمیه همکاری می‌کرد.

از خودگذشتگی‌اش در سوریه قابل توجه بود

از برادر شهید می‌پرسم که بعد از حضور داعش در سوریه، سید داوود تصمیم نگرفت که به ایران برگردد که می‌گوید: «من در زمان داعش به مناسبت شهادت حضرت رقیه(س)، سفری به سوریه داشتم. یک‌سری از خاطراتی را که درباره او شنیده بودم آن‌جا با چشم خودم دیدم. موضوعی که آن‌جا حائز اهمیت بود و توجه من را جلب کرد، از خودگذشتگی قابل توجه سید داوود بود. برادرم در آن‌جا رسماً

ر فتم سوریه و گفتم بدون تو بر نمی‌گردم

به سید حسام الدین می‌گویم در این سال‌هایش نیامد که از برادران بخواهد با توجه به شرایط سوریه و حضور گروه تروریستی داعش در آن‌جا به ایران برگردد که می‌گوید: «اتفاق یک سال که شرایط خیلی خطرناک شده بود، فتم سوریه و در دفترش نشستم و گفتم که داداش، تا شما نیای، من بر نمی‌گردم ایران. یعنی تنهایی بر نمی‌گردم. به او گفتم که خانواده ما، در حال حاضر آماجگی شهادت شما را ندارد... او هم نشست و خیلی مفصل با من درباره اهمیت حضورش در آن‌جا صحبت کرد. من هم سفت و استاده بودم که بدون تو به ایران بر نمی‌گردم. ایشان بعد از یک صحبت خیلی طولانی که ما با هم در حرم حضرت زینب(س) بودیم، در نهایت گفت که من با این

بخشی از خاطراتش در کتاب «مقاومت زینبیه» است

«بعد از موضوع عدم ثباتی که در سوریه در زمان داعش اتفاق افتاد، تنها دفتری که از ایران در آن‌جا فعال ماند دفتر مقام معظم رهبری بود. برادرم قبل از حضور داعش در سوریه، برای حضور در قسمت مراجعات دفتر مقام معظم رهبری دعوت به کار شده بود و در زمان جنایت‌های این گروه تروریستی، باز هم به عنوان مسئول مراجعات به حفظ دفتر مقام معظم رهبری اهتمام ورزید». سید حسام الدین با این مقدمه می‌افزاید: «یک کتابی هست به اسم کتاب مقاومت زینبیه که در آن با برادرم مصاحبه شده است و در بخشی از کتاب به خاطراتش از حضور در سوریه و فعالیت‌هایش اشاره شده است. در برشی از این کتاب که مصاحبه با شهید سید داوود بیطرف است، نوشته شده: «سال ۹۰ با دعوت آیت‌ا... حسینی، به عنوان مسئول مراجعات مردمی دفتر



به معنای واقعی یک عالم عامل و مجاهد بود

سید حسام الدین در باره بارزترین ویژگی شخصیتی شهید که خیلی در ذهنش مانده، می‌گوید: «اخوی توفیق فراگیری درس طلبگی را از دوران راهنمایی داشت و در حس و حال اسلام ناب محمدی از همان سال‌ها قرار گرفته بود. ما از طرف مادری نوه حاج احمد آقای طباطبایی یزدی هستیم و از سمت پدری هم، پدر بزرگم از تجار و کسبه بنام مشهد هستند. این شجره طیبیه باعث شد که این اخوی مخلصه بیشتر به موضوعات دینی بپردازد و ادامه دهنده مسیر پدر بزرگمان باشند. درباره خصوصیات اخلاقی ایشان، من سال‌های سال به دوستان و رفقای مان و حتی به خود ایشان می‌گفتم که بزرگ‌ترین ویژگی که در باره شما وجود دارد، این است که عالم عامل هستید و آن چیزهایی که می‌گویید را خودتان انجام می‌دهید. من فکر می‌کنم این جمله عالم مجاهد فی سبیل... بر همه ابعادش، قابل توصیف برای اخوی هست. مایک متنی را در پایین عکس ایشان بعد از شهادتشان در ذیم به عنوان آخرین شهید مدافع حرم. این را از این باب گفتم که ایشان در روز سقوط سوریه به شهادت رسید و در روزی به این فیض نائل شد که دیگر تقریباً بساط شهادت در سوریه برچیده شده بود. ایشان آخرین شهید در مسیر مدافعان حرم بود.»

به ۱۲ سال مقتل خوانی در حرم حضرت رقیه(س) مباحات می‌کرد

«ایشان علاوه بر این که بیش از ۲ دهه امام جماعت حرم حضرت رقیه(س) و حرم حضرت زینب(س) بود، یک توفیق بزرگ دیگر هم داشت. اعراب یک عقاید خاصی دارند یعنی مثلاً شما نمی‌توانید در دو سال متوالی، یک کاری را در حرمین شریفین انجام بدهید. اما ایشان حداقل ۱۰ تا ۱۲ سال توفیق مقتل خوانی در روز عاشورا در حرم حضرت رقیه(س) را داشت و این به دعوت خود مردم سوریه بود. این که هر ساله این توفیق نصیب شان می‌شد به عنوان منبری مقتل خوانی حضرت رقیه(س)، از مسائلی بود که به آن مباحات می‌کرد.»

قبل از شهادت، هر ۳ ماموریتش را انجام داده بود

برادر بزرگ‌تر شهید بیطرف درباره نحوه شهادت سید داوود می‌گوید: «اخوی یک هفته قبل از شهادت در تهران بود. به دعوت سفیر سوریه و به این دلیل که یک مقداری کار بر زمین مانده در سوریه داشتند که تقریباً توانایی انجامش به جز آقا سید از دست کسی بر نمی‌آمد، تصمیم می‌گیرد که با خانمش بروند آن‌جا تا آن‌کارها که ۳ ماموریت مهم بوده، بلا تکلیف نماند و انجام شود. البته خودش گفت که استخاره هم گرفته خوب آمده است. در سوریه، ۲ ماموریت‌شان را انجام می‌دهند و بعد از این که کارشان تمام می‌شود، دوستانشان هم تقریباً همه راهی شده بودند تا به سمت لبنان بروند. وقتی می‌آیند از جاده سوریه به لبنان، در ابتدای جاده خروجی سوریه، ایشان و همسرش مورد اصابت حمله تروریستی قرار می‌گیرند. یعنی به احتمال زیاد با برنامه هدف از پیش تعیین شده مواجه می‌شوند. در آن حمله، خودش به شهادت می‌رسد و خانم‌شان در تهران همچنان تحت درمان هستند.»

همه جای خالی‌اش را احساس می‌کنند

سید حسام الدین در باره حال و هوای خودش و خانواده و دوستان بعد از شهادت سید داوود می‌گوید: «ما به خاطر مسائل امنیتی، خیلی در ارتباط با برادرم از زمان داعش، با احتیاط عمل می‌کردیم و او معمولاً با خط‌های مختلف با ما تماس می‌گرفت. نه این که بگویم انتظار شهادت او را نداشته‌ایم ولی او خیلی با صفا بود. برای همین، این روزها خیلی جای خالی‌اش را احساس می‌کنیم. نه فقط برای من و خانواده‌اش، برای همه عزیزانی که او را می‌شناختند یا همکار او بودند، این دل‌تنگی هست. بعضی اوقات همکارهایش با ما تماس می‌گیرند که ما دل‌مان برای آقا سید تنگ شده، گفتمی‌زنگ بز نیم و صدای شما را بشنومیم تا آرام شویم.»

دخترم می‌گفت انسانیت این مرد حد و اندازه ندارد

پدر خانم شهید بیطرف از روز خواستگاری، خاطرات دخترش و پدر بزرگ سید داوود می‌گوید

«پیوندیان» که پدر همسر شهید سید داوود بیطرف است، پدر بزرگ او را هم سال‌ها می‌شناخته است. به همین دلیل، در ابتدای صحبت‌هایش خاطره‌ای از حاج آقای طباطبایی یزدی می‌گوید: «من یک خاطره‌ای از پدر بزرگ ایشان دارم به نام حاج احمد آقای طباطبایی یزدی. امام جماعت مسجد قفل‌گرها و تکیه‌گدای علی(ع) بود. ما آن زمان فردی داشتیم که از اداخل محله ما بود. یک روز حاج احمد از مسجد بیرون آمد، دید که این فرد مشروب زیادی خورده و چاقو دستش است. صاحب یک گاری که هندوانه فروش بود، از ترس به خودش می‌لرزید و این فرد هم با چاقو هندوانه را به این طرف و آن طرف پرت می‌کرد. حاج احمد رفت جلو و یک سیلی محکم به گوش او زد. وقتی او نگاه کرد تا ببیند چه کسی در گوشش زده، دید که حاج احمد است. سرش را انداخت پایین و حتی جرئت این که به حاج آقای طباطبایی نگاه بد هم نکند، نداشت. شهید بیطرف، نوه چنین پدر بزرگی بود.»



می‌گفت در کنارش خوشبختم

«پیوندیان» درباره نظر دخترش در خصوص سال‌ها زندگی مشترک با شهید می‌گوید: «دخترم با شهید بیطرف زندگی خیلی خوبی داشت. پسری دارند به اسم محمد مهدی که ۱۷ ساله است. گاهی من با دخترم که صحبت می‌کردم، به او می‌گفتم که با این ۱۵، ۱۴ سال غربت باید خیلی به تو سخت گذشته باشد اما او می‌گفت بابا، این مرد این قدر اصالت و انسانیت دارد که حد و حساب ندارد و من در کنارش خوشبختم. من هم خودم باور دارم که بهترین بود. من هنوز باور نمی‌کنم که این فرد از کنار ما رفته است. هنوز با این که بیش از ۳ ماه گذشته ولی صحبت شهادت ایشان که می‌شود، من پشتم می‌لرزد.»

مرد دم‌سور به فوق‌العاده دوستش داشتند

او درباره خاطراتش از سفری که به سوریه رفته، می‌گوید: «من خودم دیدم که مردم سوریه فوق‌العاده دوستش داشتند. من با ایشان که می‌رفتم طرف حرم حضرت زینب(س) و حضرت رقیه(س)، فروشنده‌ها در بازارهای اطراف حرم، مشتری‌شان را راه می‌کردند که ببایند و با سید یک سلام و علیکی بکنند. او به کسی اجازه نمی‌داد که کارهای شخصی‌اش را انجام بدهد. خودش همه کارهایش را انجام می‌داد. من از انسانیت‌های این مرد اگر چیزی خواسته باشم بگویم، یک کتاب می‌شود.»

در روز خواستگاری از من پرسید که چه می‌خواهید؟

از پدر خانم شهید بیطرف می‌خواهم که از روز خواستگاری سید داوود از دخترش بگوید که این‌طور توصیف می‌کند: «وقتی با خانواده‌اش به خواستگاری دخترم آمدند، از من پرسیدند که شما چه می‌خواهید؟ گفتم من یک اصالت می‌خواهم و یک نجابت که با حضور شما، احساس می‌کنم که این اصالت و نجابت وجود دارد و چیز دیگری هم نمی‌خواهم. بعد گفتند آقا مثلاً خانه، حج... گفتم اگر توانش باشد برای دخترم فراهم می‌کند اما من برای او تعهد ایجاد نمی‌کنم چون شاید نتواند.»

خانمش ۴ گلوله خورده و حالش خوب نیست

«پیوندیان» درباره وضعیت دخترش که در این حمله تروریستی مجروح شده، می‌گوید: «خانمش چهار تا گلوله خورده و هنوز حالش خوب نیست. از نظر روحی هنوز باورش نشده که این اتفاق برای ایشان افتاده است. به اعتقاد من، سید داوود مدیون خانمش هم هست. دخترم تمام عمرش را در غربت بود و تحمل کرد.» او در پایان می‌گوید: «ما به شهید بیطرف مدیونیم، یعنی شهر و کشور به او مدیونیم چون تمام تلاشش را در آن‌جا انجام داد تا برای کشورش قدمی بر دارد و می‌توانست بی تفاوت باشد و به ماموریت آخر نرود.»